

بررسی جایگاه علی^(ع) در معراج پیامبر^(ص) در سروده‌های کُردی جنوبی

سید آرمان حسینی آبیاریکی^۱

یحیی آتش‌زای^۲

چکیده

داستان معراج رسول اکرم^(ص) رایج‌ترین مضمون و درون‌مایه دینی در سروده‌های کُردی جنوبی است. شاعران کُرد جنوبی از زوایای مختلف داستان معراج را دست‌مایه سروده‌های خود قرار داده‌اند و حضور علی^(ع) در همه این معراج‌نامه‌ها از ویژگی‌های مشترک آن‌ها به شمار می‌آید. از آن جایی که پرداختن به این اشعار، روایت معراج از دیدگاه مردم عامه کُرد (کُردان جنوبی) را نیز روشن می‌سازد، بنابراین نگارندگان در این جستار بر آن شدند ضمن بیان نمایی کلی از معراج، توضیحاتی درباره معراج‌نامه‌ها و نسخه‌های خطی آن‌ها، بازتاب این واقعه را - با تکیه بر جایگاه علی^(ع) - در ادبیات کُردی جنوبی بررسی نمایند.

کلیدواژه‌ها: معراج‌نامه، ادبیات کُردی جنوبی، علی^(ع)، نسخه خطی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی. باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.

Email: arman.hosseini@yahoo.com

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۰۳

۱. مقدمه

واژه معراج بر وزن مفعال از ریشه «عرج» و اسم ابزار و به معنی «نردبان» است. استفاده از واژه معراج در ترکیب «لیلة المعراج» برای سفر آسمانی پیامبر اسلام (ص) است. قدیمی‌ترین کتاب تفسیری که «لیلة- المعراج» را به‌کار برده، تفسیر مقاتل بن سلیمان مربوط به قرن دوم هجری است که در این کتاب آمده است: «خداوند نمازهای پنج‌گانه را در شب معراج، درحالی‌که پیامبر هنوز در مکه بود، واجب کرد» (بلخی، ۱۴۲۳ ق، ج ۱: ۴۵۳ و نیز رک. شمالی، ۱۳۸۶: ۱۴۰).

بر اساس آیه اول سوره «اسراء»، خداوند پیامبر اسلام را شبانه از مسجدالحرام به مسجدالاقصی بُرد تا نشانه‌های خود را به او نشان دهد؛ نشانه‌هایی که شرح آن در روایات مربوط به معراج آمده است. گرچه خداوند در این آیه به‌روشنی و آشکارا درباره سیر شبانه پیامبر (ص) از مکه تا بیت المقدس سخن گفته، اما به جزئیات آن اشاره‌ای نکرده است. بدین سبب بر سر جزئیاتی چون زمان معراج، مکان معراج، کیفیت معراج و... اختلافات فراوانی میان مفسران وجود دارد. بنابر تفاسیر متعدّد شیعه و اهل سنت، مفسران معتقدند که آیات ابتدایی (۱ تا ۱۸) سوره نجم معنای نهفته‌ای را برای معراج در بر و اشاره به سیر آسمانی پیامبر (ص) دارد؛ در واقع پیامبر دو سیر زمینی و آسمانی داشته است، یکی سیر زمینی او از مسجدالحرام به بیت المقدس که در سوره اسراء آمده و دیگر سیر آسمانی او از مسجدالاقصی تا سدره المنتهی که در سوره نجم آمده است (رک. رضایی هفتاد و فاطمی، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

در میان روایات شیعی معمولاً از حضور علی (ع) در شب معراج سخن رفته است؛ «در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده، آمده است که رسول خدا (ص) صورت علی بن ابی‌طالب را در آسمان‌ها مشاهده کرد و یا فرشته‌ای را به‌صورت آن حضرت دید و چون از جبرئیل پرسید، در جواب گفت: چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی (ع) را داشتند، خدای تعالی این فرشته را به‌صورت آن حضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابی‌طالب می‌شویم به دیدن این فرشته می‌آیم. و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس از علی (ع) را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه‌الشریف در سمت راست عرش مشاهده کرد چون پرسید، گفتند: این‌ها حجت‌های الهی پس از تو در روی زمین هستند» (رک. محلاتی، ۱۳۸۶: ۳۳ و نیز: امینی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۳۲۰).

در مورد شنیده شدن صدای امیرالمؤمنین علی (ع) هنگام معراج پیامبر (ص) نیز در روایات این گونه آمده

است:

بررسی جایگاه علی^(ع) در معراج پیامبر^(ص) در سروده‌های کُردی جنوبی ۲۵

«قال امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - يقول وقد سئل: بأي لغة خاطبك ربك ليلة المعراج؟ قال: خاطبني بلسان علي، فالهمني ان قلت: يارب خاطبتني ام علي؟ فقال: يا احمد! انا شي ليس كالا شياء لا اقباس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوري و خلقت عليا من نورك اطلعت علي سرائر قلبك فلم اجد احدا الي قلبك احب من علي بن ابي طالب: فخاطبتك بلسانه كيما يظمن قلبك» [امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - می‌فرمایند: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - سخن می‌گفت که کسی پرسید: پروردگار تو در شب معراج تو را با چه لحن و زبانی مورد خطاب قرار داد؟ فرمود: مرا با لسان علی مورد خطاب قرار داد؛ سپس به من الهام نمود که بگویم: پروردگارا! تو مرا مورد خطاب قرار دادی یا علی؟ پس گفت: ای احمد! من چیزی مانند سایر اشیاء نیستم، با مردم مقایسه نمی‌شوم و با تشبیهات، وصف نمی‌گردم. تو را از نور خودم خلق کردم و علی را از نور تو. بر اسرار قلب تو اطلاع یافتم؛ پس هیچ کس را به قلب تو محبوب‌تر از علی بن ابی‌طالب نیافتم، بنابراین تو را با لسان علی مورد خطاب قرار دادم تا این که قلب تو آرام گیرد] (رک. رحمانی همدانی، ۱۴۱۷ق: ۱۳۰).

پیرامون داستان معراج در ادب فارسی تحقیقاتی صورت گرفته است؛ از جمله: کتاب معراج پیامبر اکرم^(ص) و معراج‌نامه‌های منظوم در ادب فارسی (۱۳۸۸)، از پروین فاتحی؛ مقالات «بررسی و مقایسه مدح و معراج پیامبر^(ص) در چهار مثنوی عطار» (۱۳۸۶)، از احمد رضایی جمکرانی؛ «معراج و بازتاب آن در ادب فارسی» (۱۳۸۹)، از شهرزاد جمالی؛ «تحلیل عناصر نمادین و کهن‌الگویی در معراج‌نامه‌های نظامی» (۱۳۹۰)، از طیبه جعفری؛ «جلوه معراج پیامبر^(ص) در خمسه نظامی گنجوی» (۱۳۹۰)، از سید مهدی نوریان و مهدی حاجی‌زاده؛ «بررسی تطبیقی معراجیه‌های خمسه نظامی با نگاه موردی به سه معراج‌نامه کتاب المعراج، معراج‌النبی و الاسراء و المعراج» (۱۳۹۲)، از سعید قاسمی پرشکوه و عباسعلی وفایی و... اما تاکنون پژوهشی درباره داستان معراج حضرت رسول^(ص) در ادب کُردی انجام نگرفته است؛ بنابراین در این جستار نگارندگان بر آن شدند بازتاب این واقعه را در ادب کُردی بررسی نمایند و روشن سازند که شاعران کُرد جنوبی چه تعبیری از داستان معراج داشته‌اند.

۲. معراج‌نامه‌های کُردی

به‌طور کلی از داستان معراج حضرت رسول^(ص)، دو دسته روایات در ادب کُردی قابل مشاهده است: نخست روایت شاعران و عارفان اهل تسنن و دوم روایت شاعران عارف مسلک و شیعی مناطق کُردنشین جنوبی.

۱.۲. معراج‌نامه‌ها به روایت شاعران اهل تسنن

این دسته از معراج‌نامه‌ها ترجمه‌ای از روایت‌های فارسی و از جمله سنایی، نظامی، معراج‌نامه تیموری و ... هستند؛ ابتدا جبرئیل بر بستر حضرت پیامبر^(ص) نازل می‌شود و او را با خود به سفری شگفت‌انگیز به آسمان‌ها می‌برد. ایشان سوار بر براق عازم این سفر شبانه می‌شود و پس از توقّفی در مسجد الاقصی، آسمان‌های هفت‌گانه را به ترتیب مشاهده می‌کند و فرشتگان مختلف و پیامبران پیش از خود را ملاقات می‌نماید. پس از رسیدن به عرش و سجده او در برابر باری تعالی، به دیدار منزلگاه‌های بهشت و درگاه‌های مختلف دوزخ و ساکنان آن‌ها نائل می‌شود.

دو نسخه از معراج‌نامه به روایت اهل تسنن به دست آمد که به اختصار معرفی می‌شوند:

نخست، مجموعه شعری تحت عنوان «منظومه گردی» به شماره ۱۶۹۸۱ موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی که در آن «اشعاری در رحلت حضرت محمد^(ص)»، «کفایت الاسلام»، «مولودنامه» و «معراج‌نامه» (گ ۳۴-۷۷) آمده است. خط این نسخه، نستعلیق تحریری و در هر صفحه آن ده بیت کتابت شده است. در این جنگ، نقش مهری به نام فضل‌الله و تصویر شیر و خورشید به چشم می‌خورد که تاریخ ۱۳۴۴ در آن حک شده و بنابر متن نسخه، سراینده پیر و فرقه نقشبندیه بوده است.

نسخه دوم به شماره بازیابی ۵-۶۴۲۷ در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود. این معراج‌نامه در مورخه ۱۳۴۲ خورشیدی، به نثر و توسط سلام فهمی - به امر استادش، ملا احمد فرهنگی - در ۵۶ صفحه (۱۱-۱۲ سطر) کتابت شده است.

لازم به ذکر است معراج‌نامه سید بهاء‌الدین شمس قریشی (انتشارات کردستان، ۱۳۷۷) و معراج‌نامه عبدالسلام حیدری (انتشارات سقز محمّدی، ۱۳۷۹) نیز چاپ شده است.

۲.۲. معراج‌نامه‌های شاعران کردی جنوبی

در ادبیات شفاهی مناطق گردنشین جنوبی نیز داستانی مطرح شده است که: پیامبر در راه رفتن به معراج، به شیری برخورد می‌کند که راه را بر او می‌بندد و از او باج می‌خواهد، پیامبر نیز برای عبور نگرینی به او می‌دهد و از او می‌گذرد. در معراج علی^(ع) را در مکان‌های مختلف می‌بیند که سوار می‌آید و می‌گذرد و غیب می‌شود. هنگامی که پیامبر قصد خوردن طعام دارد، بر سفره، شیر برنج و سیبی هست و دستی از پشت پرده می‌آید و هم‌اکل پیامبر می‌شود. آن دست که از شیر برنج برمی‌دارد، چند قطره بر روی او ریخته می‌شود و پیامبر (ص) نیمی از سیب را به او می‌دهد. پیامبر (ص) هنگامی که برمی‌گردد و شرح ماجرا را برای علی^(ع) بیان می‌دارد و سخن از شیر باج‌گیر می‌کند، علی (ع) نگین را به او می‌دهد و نصف سیب را نیز

بررسی جایگاه علی^(ع) در معراج پیامبر^(ص) در سروده‌های کُردی جنوبی ۲۷

روی آن نیم دیگر که پیامبر با خود آورده گذاشته و سیب کامل می‌شود. پیامبر (ص) شیربرنج را نیز بر روی دست علی (ع) می‌بیند و متوجه می‌شود آن دست که از پشت پرده با او هم‌غذا شده، دست علی (ع) بوده است.

در سایر قومیت‌ها نیز برخی از شاعران به این داستان اشاراتی کرده‌اند؛ چنان‌که پیر شرفشاه دولایی به زبان گیلکی سروده است:

لوح نبو، قلم نبو، می دلبر علی بو عرش نبو، فرش نبو، می دلبر علی بو
محمّد معراج رفتن سبب علی بو شیر جناب محمّد راه گیفتن علی بو
(محیط طباطبایی، ۱۳۲۰: ۳۶)

law nabū qalam nabū mī delbar 'alī bū / 'arš nabū farš nabū mī delbar 'a lī bū.

mohammad-e- me'rāj raftan sabab 'alī bū / šīr jenāb-e- mohammad rāh gīftan

'alī bū.

ترجمه: [آنگاه که] لوح و قلم نبود، دلبر و دوست من علی بود؛ عرش و فرش نبود، دلبر من علی بود. / سبب رفتن محمّد (ص) به معراج، علی (ع) بود / شیری که راه بر محمّد (ص) گرفت، علی (ع) بود. در ادب فارسی نیز می‌توان داستان معراج پیامبر (ص) را در حماسه‌های دینی مشاهده کرد؛ چنان‌که در حمله حیدری باذل مشهدی و همچنین حمله حیدری ملابمانعلی راجی کرمانی به داستان معراج پیامبر اشاره شده است. باذل، علی (ع) را در معراج همراه و همدم پیامبر (ص) دانسته است:

چنین گفت راوی آل عبا که در قول او نیست یکسر خطا
نبی داشت بر سطح افلاک پا علی در تماشا به سخن سرا
ز پیش نظر گشته رفع حجاب علی بود در سیر با آن جناب
به هر جا شد و آنچه گفت و شنید علی نزد او را بدید و شنید
(باذل مشهدی، ۱۳۳۶: ۲۰)

و ملابمانعلی - از زبان پیامبر (ص) خطاب به سلمان - سروده است:

به‌سوی دیگری روی و رایسی نبود
 در آنجا عیان گشت جای علی
 علی اندران تخت‌گه کرده جای
 نهانی بر او آفرین‌خوان شدم
 همه راز یزدان هویدا نمود...
 شد آواز یزدان مرا رهنمای...
 خروشان و جوشان به من بست راه...
 ز دارای دین هدیه خواستی
 سراسیمه بر سوی او بنگرید...
 فرو ماند نام جهان‌بان بخواند
 که ای از تو یزدانیان کامیاب
 نه او را نه بند است بل رهنماست
 دل او از اندیشه آمد به جای
 یکی خاتم او را بیخشد زود
 به انگشت اندر دهانش گذاشت
 دهان را به مدح نبی در گشود

(راجی کرمانی، ۱۳۸۲، ص: ۱۷)

شنیدی سخن از سخن آفرین
 همی از علی آن ندا می‌شنید
 به هر صفحه روی دلدار دید
 به هر سوی می‌دید روی علی

(همان: ۳۵)

به‌هر روی این داستان در ادبیات کُردی و بخصوص در میان شاعران شیعی مورد توجه قرار گرفته است که در این جستار نمونه‌هایی از آن از نظر می‌گذرد. از آنجایی که نگارندگان از کُردی جنوبی سخن به میان آورده‌اند، ابتدا پیرامون آن اطلاعاتی به دست می‌دهند، سپس بازتاب معراج پیامبر (ص) را در ادبیات کُردی جنوبی بررسی می‌نمایند.

۳. کُردی جنوبی

به‌طور کلی می‌توان زبان کُردی را به چهار گروه تقسیم کرد: ۱- کرمانجی شمالی ۲- کرمانجی جنوبی (سورانی) ۳- اورامی - زازا ۴- کُردی جنوبی.

رسیدم به جایی که جایی نبود
 شنیدم در آنجا ندای علی
 یکی عرش دیدم چو عرش خدای
 ز دیدار و رخسارش حیران شدم
 که ناگه تبسم‌کنان لب گشود
 از آن لب شنیدم کلام خدای
 یکی شیر دیدم در آن جایگاه
 به خواهش دل خود بیاراستی
 رسول خدا راه به‌جایی ندید
 پمبُر ازو در شگفتی بماند
 که ناگاه آمد ز یزدان خطاب
 نیازی ده او را که او شیر ماست
 پمبُر چه بشنید وحی خدای
 در آن شب جهان‌دار ربّ و دود
 که چیزی بجز خاتم آنجا نداشت
 چه خاتم ز دست نبی در ربود
 ...

و نیز:

به لفظ علی سید المرسلین
 رسول خداوند فرد مجید
 بهر پرده نقش آن باز دید
 ز بس بود مشتاق روی علی

بررسی جایگاه علی^(ع) در معراج پیامبر^(ص) در سروده‌های کُردی جنوبی ۲۹

کُردی جنوبی نیز شامل گویش‌های کلهری، لکی، کُردی کرمانشاهی، فیلی و نیز گویش‌های آمیخته از دو گویش لکی و کلهری (همچون گویش خاص مردم صحنه و سنقر) می‌باشد. میان کُردی کرمانشاهی و کلهری تفاوت تنها در تلفظ برخی از واژه‌ها است و می‌توان گفت که کُردی کرمانشاهی از لکی نیز متأثر شده است (رک. حسینی آباریکی، ۱۳۹۰: ۳۹). ظاهر سارابی در مقدمه دیوان غلام‌رضا خان ارکوازی پیرامون کُردی جنوبی می‌نویسد: «کُردی جنوبی در استان‌های کرمانشاه، ایلام، بخش‌هایی از استان کردستان (بیجار و قروه)، بخش بزرگی از استان لرستان (نواحی لک‌نشین لرستان) و بخش‌هایی از کشور عراق (مندلی، خانقین و شمار زیادی از اهالی بغداد و دیگر شهرهای شیعه‌نشین عراق) رایج است و میلیون‌ها نفر بدان تکلم می‌کنند» (ارکوازی، ۱۳۸۶: ۹).

۴. بازتاب معراج پیامبر (ص) در ادبیات کُردی جنوبی

یکی از درون‌مایه رایج در ادبیات کُردی، اشاره به معراج پیامبر (ص) است؛ چنان‌که در سروده‌های بیشتر شاعران می‌توان حداقل به‌صورت تلمیح‌گونه نمونه‌های آن را مشاهده کرد که در ادامه چند نمونه از نظر می‌گذرد:

۴. ۴. مَلا پَریشان

مَلا ابوالقاسم معروف به مَلا پَریشان از شعرا و علمای اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری بوده است. پیرامون دقایق زندگی او چندان اطلاعاتی به‌جای نمانده است و همین امر سبب شده که برخی از پژوهشگران وی را «دینوری» و برخی دیگر چنان شادروان اسفندیار غضنفری، اهل دلفان لرستان بدانند (مَلا پَریشان، ۱۳۶۲: ج). مَلا پَریشان به گویش لکی تکلم می‌کرده و چارچوب زبان شعری‌اش بر گویش گورانی یعنی همان گویش معیار ادبی سرایندگان کُردزبان استوار است؛ البته بسامد بالای واژگان گویش تکلم شاعر- لکی- نیز سبب آمیختگی این دو گویش در سروده‌های او شده است. از سوی دیگر واژگان دخیل فارسی و به‌ویژه عربی سبب شده که شعر مَلا، از سادگی و روانی فاصله گرفته و دچار پیچیدگی و تعقید شود (حسینی آباریکی، ۱۳۹۱: ۵۹).

در «کُرد بودن» مَلا جای تردید نیست؛ چنان‌که در بحث وجدل او با مَلائی ترک‌زبان اشعری، او مَلا را، «کُردی دروغ‌گو» خطاب می‌کند:

هه‌رچه‌ن ماوردم ده‌لیل ژه «قرآن» مه‌وات: «بالاندَر کُرد یُخدر ایمان»

(ملا پَریشان، ۱۳۶۲: ۵۶)

harčan māwerdem dalīl ža qurān / mawāt yālāndar kord yoxdor īmān.

ترجمه: هرچه برای او دلیل از قرآن می‌آوردم، در جواب می‌گفت: دروغ‌گو کُرد ایمان ندارد.

از سروده‌های اوست دربارهٔ معراج پیامبر (ص):
 ژه سه‌رای «ام هانی»، «درة البيضا»
 چى وه لامه‌كان سه‌يد عه‌ره‌ب
 شنه‌فت يا نه‌حمه‌د مه‌كه‌ن نه‌عه‌ينه‌ت
 گه‌رد نه‌عه‌ينه‌ت زه‌ينه‌ته‌ن وه عه‌رش
 پايهٔ به‌ندگى وه جايى نيشان
 له «قاب قوسين» ويه‌رد «او ادنى»
 وه گام نه‌وه‌ل مات بى جيره‌ئيل
 وه‌قت ته‌كه‌لوم عه‌قل كول وه ده‌ق
 وات سه‌وت حه‌يده‌ر مه‌شنه‌وم جه‌لى
 برنج خود دانهٔ «قل هو الله» داشت
 شير ته‌عبير وه علم قوت روج به‌سه

خوروچ كه‌رد وه عه‌رش «ليلة الاسرا»
 ده‌رده‌م كه‌رد خه‌لع نه‌عه‌لين ژه نه‌ده‌ب
 به‌عنى فاته‌مه وه عه‌لى وسه‌بتينه‌ت
 بار تا خالى بوو روج ژه جسم وه‌رش...
 «لم يطمئنهٔ انس و لا جان»...
 نه زه‌مان مه‌عه‌لووم نه مه‌كان په‌يدا...
 چون جه‌نه‌ى په‌ست بى وامه‌ن ژه ده‌ليل...
 ئاواز حه‌يده‌ر سه‌مع كه‌رد ژه حه‌ق
 حه‌ق وات من ماچم وه سه‌وت عه‌لى...
 توخم ته‌وحيدش له مه‌زعه دل كاشت
 مه‌عنى شير برنج شه‌نه‌فتى به‌سه!

(ملایر نشان، ۱۳۶۲: ۱۰-۱۷)

Ža sarāy om hānī doffat-ol- bayzā / xorūj kard wa ʔarš laylat-ol- asrā.

čī wa lā makān sayed-e- ʔarab / dardam kard xalʔ-e- naʔayn Ža adab.

Šenaft yā ahmad makan naʔaynet / yaʔnī fātemaw ʔalī-o- sabbīnet.

gard-e- naʔaynet zaynatan wa ʔarš / bār tā xālī bū rūh Ža jasm-o- farš.

pāyay bandegī wa jāeī nīšān / lam yatmashonna ens-o- wa lā jān.

la qāb-e- qawsīn weyard awadnā / na zamān maʔlūm na makān paydā.

wa gām-e- awal māt bī jebraīl / čūn janbay past bī wāman Ža dalīl.

waqt-e- takalom ʔaqʔ-e- kol wa daq / āwāz haydar samaʔ kard Ža haq.

wāt sawt-e- haydar mašnawem jalī / haq wāt men māčem wa sawt-e- ʔalī.

berenj xod dānay qol howallāh dāšt / toxm-e- tawhīdeš la mazraʔ deʔl kāšt.

šīr taʔbīr wa ʔelm qūt-e- rūh basa / maʔnī šīrberenj šenaftī yasa!

ترجمه: پیامبر اکرم (ص)- که درة البيضاست- در «ليلة الاسرا» از خانهٔ ام هانی به عرش عروج کرد. سید عرب به لامکان قدم نهاده و از روی ادب نعلین خود را درآورد. ندا آمد که ای احمد! نعلین خود را در نیاور؛ یعنی فاطمه (س) و علی (ع) و سبطینت را. گرد نعلین تو برای عرش زینت به حساب می‌آید؛ قدم بگذار تا روح از ممکنات (= جسم و فرش) رخت بندد. پیامبر (ص) پایهٔ بندگی را به جایی رساند [که مکان فرشتگانی بود که دربارهٔ آن‌ها] آیهٔ «لم يطمئنهٔ انس و لا جان» آمده است. از قاب قوسین نیز گذشت و به «او ادنى» رسید؛ درحالی که نه زمان هویدا بود و نه مکان معنا داشت. در گام نخست جبرئیل

بررسی جایگاه علی^(ع) در معراج پیامبر^(ص) در سروده‌های کُردی جنوبی ۳۱

بازماند، چون مایه‌اش بیش از این نبود! هنگامی که با عقل کل هم صحبت شد، ندای حق با آواز علی (ع) به گوش می‌رسید. پیامبر عرض کرد: که من صدای علی (ع) را می‌شنوم؛ حق فرمود: آری این منم که با صدای علی (ع) با تو سخن می‌گویم. برنج، خود دانه و مایه «قل هوالله» داشت؛ بنابراین پیامبر (ص) با خوردن آن، تخم توحید حق را در دل کاشت. شیر نیز تعبیر به قوت روح شده است؛ پس معنی آن شیربرنجی را که شنیده‌ای - که پیامبر تناول نمود- این است که بیان شد.

۴. ۴. شاهرخ کاکاوند

شاهرخ کاکاوند از شاعران عارف مسلک قرن دوازده و اوایل قرن سیزده هجری به حساب می‌آید. شاهرخ تا آخر عمر خود در جلالوند کرمانشاه زیست و در همان‌جا نیز بدرود حیات گفته است. در باور مردم کرمانشاه، شاهرخ کاکاوند دارای کشف و کراماتی نیز بوده است، از جمله این که آوازه شهرت و گیرایی نفس وی تا جایی می‌رسد که نادر قلی افشار به دیدار او می‌شتابد و کاکاوند، نادر را به فتح و پیروزی و البته پادشاهی بشارت می‌دهد (کاکاوند، بی تا: مقدمه).

به‌غیر از سروده‌های آیینی که از وی بازمانده، منظومه ضحاک و کاوه آهنگر اثر دیگر اوست که ترجمه‌ای آزاد از بخش‌هایی از شاهنامه ابوالقاسم فردوسی است که با توجه به محیط زندگی شاعر و خصوصیات زبانی او، به صورت شبه شاهنامه‌ای - هرچند کوتاه - درآمده است. از سروده‌های او درباره معراج است:

کی رای معراج گرت بی وه شیر نهر
باج وه ره سول سهند نمانا هونه ر

(همان: ۹۷)

kī rāy me'rāj gert bī wa šēr-e- nař / bāj wa rasūl sand nemānā honar.

ترجمه: چه کسی بود که راه معراج را گرفته و تبدیل به شیر نری شد؟ چه کسی بود که از رسول (ص)

باج ستاند و از خود هنر نمایان کرد؟!

۴. ۳. غلام‌رضا خان ارکوازی

غلام‌رضا خان ارکوازی در اواخر قرن دوازدهم هجری در «سرچفته» جزوی از «چوار»، از توابع شهرستان ایلام، چشم به جهان گشوده است. شاعر در محیط عشائری در خانواده‌ای نسبتاً مرفه و باسواد پرورش یافته و خط و سواد، قرائت قرآن و پاره‌ای مواد درسی معمول آن عصر را در نزد پدر و دیگر ملاحای زادگاه خود آموخته است. سال‌ها پیش از سرودن «مناجات‌نامه» [از آثار شاعر]، غلام‌رضا خان به ریاست ایل خود مشغول بوده و با دم‌دستگاه والی (= حسن خان) ارتباط نزدیک داشته است. پس از مدتی، دوستی و همکاری والی و شاعر به دشمنی و عناد مبدل می‌شود. حسن خان، غلام‌رضا خان را به زندان می‌افکند و او را با غل و زنجیر مقید می‌کند. باور عامه بر آن است که بر اثر توسل و الحاح و ابرام شاعر، کرامت شاه

ولایت، زنجیرها را از دست و پایش می‌گسلد و از زندان رهایی‌اش می‌دهد. شاعر پس از رهایی از زندان، به غربت می‌گریزد و در غربت نیز وفات می‌کند. از او آثاری چون «مناجات‌نامه» (بیست و چهار بند که در زندان سروده شده است)، «باوه‌یال» (در رثای فرزند جوانش احمدخان)، «شعر خریوی» (= غربت) و اشعار تغزلی منسوب به او به‌جای مانده است (رک. ارکوازی، ۱۳۸۶: ۲۱-۳۲). از سروده‌های اوست پیرامون معراج پیامبر (ص):

نه و دهس کی بی نه راگه معراج زه ره‌سول سهندش نه‌نگوشته‌ر وه باج...
 نه و دهس کی بی نه تووی په‌رده‌وه نیمی سیب زه خان به‌شش به‌رده‌وه؟
 کی تاول که‌رد خان رزوانی چه‌نی محه‌مه‌د دووست ره‌بانی؟
 (ارکوازی، ۱۳۸۶: ۱۰۴)

aw das-e- kī bī na rāgay me'rāj / Ža rasūl sandeš angoštar wa bāj.

aw das-e- kī bī na tūy pardawa / nīmī sīb Ža xān bašš bardawa?

kī tanāweł kard xān-e- rezwānī / čanē mehamad dūst-e- rabānī?

ترجمه: آن دست که در راه معراج از رسول اکرم (ص) انگشتر به باج ستاند، دست که بود؟ آن دست که بود که از درون پرده غیب ظاهر شد و نیمی از سیب را از خوان بهشتی برد؛ چه کسی از آن خوان رضوانی همراه پیامبر تناول کرد؟
 و نیز از اوست:

«کی ژه په‌یغه‌مبه‌ر نگین سهن وه باج» کی تاج گه‌وه‌ر به‌خشا وه موحتاج؟
 (همان: ۵۵)

kī Ža payqambar negīn san wa bāj / kī tāj-e- gawhar baxša wa mohtāj?

ترجمه: چه کسی در راه معراج، از پیامبر باج ستاند و که بود به گدای مسکین انگشتری خود را- که به منزله تاجی مرصع بود- در حین نماز و رکوع بخشید؟

«یا نه‌سه‌دوللا، باجگیر معراج» عه‌رز عاجزیم وه تون ئحتاج
 (همان: ۶۲)

yā asadollā bājgīr-e- me'rāj / arz-e- ājezīm wa ton ehtīyāj.

ترجمه: ای شیرخدا، باجگیر راه معراج، شرح عاجزی‌ام را به تو عرضه می‌کنم، زیرا به تو سخت نیاز مندم.

هه‌ی شیر غوران راگه معراج هه‌ی هه‌ی ستانه‌نده‌ نگین وه باج هه‌ی
 (همان: ۶۹)

hay šēr-e- qořān rāgay me'rāj hay / hay setānanday negīn wa bāj hay.

ترجمه: ای شیر غرنده راه معراج که نگین و باج از پیامبر ستاندی، [مددی برسان].

بررسی جایگاه علی^(ع) در معراج پیامبر^(ص) در سروده‌های کُردی جنوبی ۳۳

۴. ۴. مَلاَعَوْضَعَلِی سِیَاهِپُوش

مَلاَعَوْضَعَلِی بن گرگعلی از طایفه سیاه‌پوش الشتر در دزفول متولد شده و علوم مقدّماتی را همان‌جا آموخت، سپس با خانواده به لرستان مهاجرت کرد و در الشتر سکنی گزید. مَلاَعَوْضَعَلِی برادر مَلاَحَقَعَلِی شاعری چیره‌دست بوده و سروده‌هایی شورانگیزی به گورانی سروده است. محی‌الدین صالحی پیرامون مَلاَحَقَعَلِی و برادرش مَلاَعَوْضَعَلِی نوشته است: «این دو برادر ادیب و دانشمند در نیمهٔ دوم قرن سیزده قمری، مخصوصاً اواخر این قرن در اوج عظمت شهرت شاعری بوده‌اند. حدود سال ۱۳۰۴ هجری قمری- در برخی روایات در سال ۱۳۰۰ هجری- مَلاَحَقَعَلِی فوت کرده و سه سال بعد یعنی سال ۱۳۰۷ هجری مَلاَعَوْضَعَلِی نیز زندگی را بدرود می‌گوید» (صالحی، ۱۳۷۱: ۳۹۵)؛ از جمله سروده‌های اوست:

شهووی کِ نه‌حمده معراج کهرده‌وه	ممعراج کهرده‌وه
کی بی نگینش وه باج به‌رده‌وه!	ثحزارش کهرده‌ن یه‌کنای فهرده‌وه
نسف سیف وه کی نه‌و سپهرده‌وه؟	کی هام نه‌کلش بی ژه روی پهرده‌وه
ژه فه‌یزش سحاب سه‌فا کهرده‌وه	پهری حوسه‌ینش نه‌و ئاوه‌رده‌وه
بره‌س وه هانام تا رووژ مه‌حشر	ده‌خیله‌ن نه‌جه‌وف جننه‌تم جا‌کهر

(غضنفری، ۱۳۶۴: ۳۸۰-۳۸۱)

me`rāj kardawa / šawē ke ahmad me`rāj kardawaw,

ehzāreš kardan yaktāy fardawa / kī bī negīneš wa bāj bardawa?!

kī hām aklēš bī ža rūy pardawa / nesf-e- sēf wa kī aw separdawa?

parī hosayneš aw āwerdawa / ža fayzeš sahāb safā kardawa.

daxīlan na jawf jennatem jā kar / beras wa hānām tā ruž-e- mahšar.

ترجمه: شبی که احمد^(ص) رهسپار معراج شد و حضرت حق او را فراخواند، چه کسی بود که از او نگیان به باج ستانده؟ چه کسی هم‌سفره او شد از پشت پرده؟ آن نصف سیب را پیامبر به چه کسی سپرد؟ و نصف دیگر را برای حسین^(ع) بازآورد؟ از فیض که بود که ابرها پر بار شدند؟! دخیل و التجا به تو که مرا در میان بهشتیان جای دهی و تا روز محشر فریادرس من باشی!

۴. ۵. سَیِّد مُحَمَّدِصَالِحِ مَاهِدِشْتِی

سَیِّد مُحَمَّدِصَالِحِ معروف به «حیران‌علی‌شاه» در سال ۱۲۵۲ هجری قمری در ماهیدشت [از توابع شهرستان کرمانشاه] چشم به جهان گشود و در همان‌جا نیز به کسب علم پرداخت. در عنفوان جوانی ترک اقوام و عشایر می‌کند و روانهٔ شیراز می‌شود. در آن‌جا دست ارادت به منورعلی‌شاه می‌دهد و با حاج محمدحسن عبدالعلی‌شاه نیز آشنا می‌شود. منورعلی‌شاه، تربیت و تکمیل او را به عبدالعلی‌شاه واگذار می‌نماید؛ پس از رجعت عبدالعلی‌شاه به کاشان، او نیز به دنبالش روانه می‌شود و مدّتی در آن‌جا به ریاضت

می‌پردازد. پس از چندی به کرمانشاه باز می‌گردد و به ارشاد مردم مشغول می‌شود (رک. ماهیدشتی، ۱۳۶۸):

ب و نیز ر.ک: صفی زاده، ۱۳۸۰: ذیل حیران علی‌شاه). از اوست:

چوون کِ ئه و شه‌وه شه‌و معراج بی	زه‌مین چی و ه‌ه‌رق ئاسمان تاج بی
شه‌وی بی ئه‌و شه‌و زینه‌ت دا وه عه‌رش	عه‌رش پهری زه‌مین ئه‌و شه‌و بی وه فه‌رش
عه‌لی میزبان له پشته پهرده	مه‌ه‌مه‌د سداس مه‌شنه‌فت بی‌پهرده

(ماهیدشتی، ۱۳۶۳: ۱۵۹)

čūn ke aw šawa šaw-e- me'rāj bī / zamīn čī wa farq āsemān tāj bī,

šawē bī aw šaw zīnat dā wa 'arš / 'arš parī zamīn aw šaw bī wa farš,

ālī mīzebān la pešt-e- parda / mahamad sedāš mašnaft bē perda.

ترجمه: از آن جایی که آن شب، شب معراج بود، پیامبر (ص) از زمین خاکی رفته و بر آسمان و افلاک تاج شد. آن شب، شبی بود که احمد (ص) به عرش زینت بخشید و عرش برای او گویی فرشی بیش نبود! علی (ع) در پشت پرده میزبان بود و محمد (ص) صدای او را بی‌پرده و به روشنی می‌شنید.

۴ .۶ . علی نقی آزادی (دبیر)

علی نقی آزادی معروف به «دبیر» از ایل کلهر و از منشیان دستگاه امیراعظم رئیس ایل کلهر و عباس قبادیان امیر مخصوص بوده و مدتی در سمت بخشداری هارون‌آباد انجام وظیفه می‌نموده است. از شعرا و ادبای نامی عصر خود بوده که در نظم فارسی و گردی ید طولایی داشته و در شعر «واله» تخلص می‌کرده است؛ وی در سال ۱۲۲۷ خورشیدی در اسلام‌آبادغرب بدرود حیات گفت (رک. سلطانی، ۱۳۸۴: ۲۵۷). دبیر درباره معراج پیامبر (ص) سروده است:

نه راگه معراج، نه حمه نزاننا
چهند وه ختن نهی چه رخ شه په رت شاننا
وهی کووه هان نوور، سه ندوق باره وه
بارشان چیشه ن لیم مه شاره وه!
ستاره هه نه نهی چه رخ نه خزر
یه کبار ژه مه شرق سه ماروو نه وه بهر
رویه ت که رده نم وهی لهیل ده بجوور
نه نه دو ماشان پیم نویه زهوور
کی ساربانه کی جله وه کیشه!
په ری سه جدۀ عه رش روو مالا زه مین

من وه نه مر تو نامام وه زه مین
تا که شف رمووز معانی بکه م
تا فه م نه حکام قورانی بکه م
ئاگام ژه نه سرار ئوشتر و بار که ی
ژه باتن خه تاب وه په یغه مبه ر بی
هه ر چهند باز مه کرد ته مام ده فته ر بی
ته مام نه ژ وه ره ق گه وه ره رئاگین بی
ته مام وه سف شان «ضرغام» دین بی
شوکرانه حه ق که رد وه بی نه ندازه
تو شه هر علم ی، عه لی ده روازه
تو حه ق وه مشتی، عه لی مشته ن...
وه «قضا و قدر» عه لی نه دیمه ن...
هه ردوتان مه ئموور وه یه ک ده ستوورین...
نه رای ره زای حه ق فه دا حه یده ره
تو هه م تاج به خشی هه م ساحب تاجی...
وه هه ر دو دونیا واره ستگیشه ن

(سلطانی، همان: ۲۵۸-۲۶۲)

تو هه ر نه وه کسی حه ق مه دحت واننا
وات وه جیره ئیل نه ی په یک داننا
ئی ئوشترانه وهی قه تاره وه
وه کوو مان، مه چن؟ وه کام شاره وه؟
جیره یل وه جه واب وات وه په یغه مبه ر
هه ر سی هزار سال نه ده ور قه مه ر
من سی هزار بار نه وه ستاره نوور
ئی ئوشترانه هه ر هان وه عبوور
هه ویچ نه مه زانم بارشان چیشه
نه حمه د ژه جه واب جیره ئیل نه مین
عه ر ز که رد یا دانای «رَبِّ الْعَالَمِينَ»
تا ده رک نه سرار نهانی بکه م
تا که سب ته کلیف تسانی بکه م
تا راز مه گوو په ی من ئه هار که ی
چوونکِ نازره وای ده رگای داوه ر بی
مه ئموور وه ته فتیش بار ئوشته ر بی
ته مام خه ت زات جان ئافرین بی
ته مام «هل ائی» و «عمّ» و یاسین بی
نه حمه د حه پیران مه ن ژه وه که شف رازه
ژه نوو ندا هات وه وه سه رف رازه
تو پشت دینی عه لی پشتته ن
وه گشت مه وجودات عه لی قه دیمه ن
نه رووژ نه زه ل هه ر دو یه ک نوورین
ساحب سه ر و ده س جوو دا حه یده ره
تو شیر با جگیر راگه معراجی
«نقی» هه ر وه تو دل به ستگیشه ن

to har aw kasī haq madhet wānā / na rāgay me'rāj ahmad nazānā,

wa wa jebraīl ay payk-e- dānā / Čand waxtan nay Čarx Šahparet šānā,

ī oštorāna way qatārawa / way kūhān-e- nūr sandoq bārawa,

wa kū mān mačen? wa kām šārawa / bārešān Čīšan lēm mašārawa!

jebrayl wa jawāb wāt wa payqambar / setāray hanan nay Čarx-e- axzar,

har sī hezār sāl na dawr-e- qamar / yakbār Ža mašreq sar mārū wa bar,

men sī haezār bār aw setāray nūr / royat kardanem way layl-e- dayjūr,
 ī oštorāna har hān wa 'obūr / na aw domašān pēm nawya zehūr.
 hū č nemazānem bārešan čīša / kī sārebānaw kī jelawkīša?!
 ahmad ža jawāb jebraīl amīn / parī sajdāy 'arš rū ma'ā zamīn.
 'arz kard yā dānāy rabb-el-ālamīn / men wa amr-e- to āmām wa zamīn.
 tā dark-e- asrār nahānī bekam / tā kašf-e- remūz ma'ānī bakam.
 tā kasb-e- taklīf ensānī bakam / tā fahm-e- ahkām qorānī bakam.
 tā rāz-e- magū pay men ezhār kay / āgām ža asrār oštor wa bār kay.
 čūnkē nāzrawāy dargāy dāwar bī / ža bāten xatāb wa payqambar bī,
 mamūr wa taftīš bar-e- oštar bī / har čand bāz makard tamām daftar bī,
 tamām xat-e- zāt jān āfarīn bī / tamām až waraq gawarāgīn bī,
 tamām hal atāw am-o- yāsīn bī / tamām vaf-e- šān zarqām-e- dīn bī.
 ahmad hayrān man žaw kašf-e rāza / šokrāna haq kard wa bī andāza.
 ža nū nedā hāt waw sarferāza / to šahr-e- 'elmī 'alī darwāza.
 to pešt-e- dīnī 'alī peštetan / to haq wa meštī 'alī meštetan.
 na rūž-e- azal har do yak nūrīn / har dotān mamūr wa yak dastūrīn.
 sāheb sar-o- das jodā haydara / na rāy razāy haq fadā haydara.
 to šēr-e- bājgīr rāgay me'rā / to ham tābaxš ham sāheb tā.
 naqī har wa to delbastegīn / wa har do donyāwāstegīn.

ترجمه: ای علی! تو آن کسی هستی که حق مدح تو را گفت. در راه معراج، احمد^(ص) کاملاً با امور آشنایی نداشت، پس به جبرئیل گفت: ای هاتف دانا! تو زمان زیادی است که در این چرخ حضور داری، این شترهایی که صندوق‌هایی از نور بر پشت دارند، از کجا آمده و به کجا می‌روند؟ برایم بازگو که بار این شترها چیست؟ جبرئیل گفت: ای پیامبر! ستاره‌ای بر این چرخ اخضر وجود دارد که هر سی هزار سال یک بار از مشرق سر برمی‌آورد و من تاکنون سی هزار مرتبه آن ستاره را در شب دیدم مشاهده کرده‌ام و این شترها همچنان در آمد و شد هستند و از عقبه آن‌ها هم بی‌خبرم. من نیز نمی‌دانم بار آن‌ها چیست و چه کسی ساربان آن‌ها و چه کسی جلودار است! پیامبر^(ص) با شنیدن سخنان جبرئیل و در مقابل عظمت خداوند سر به سجده نهاد و عرض کرد: ای خداوند عالمیان که داناترینی! من به فرمان تو از زمین به اینجا آمده‌ام تا اسرار غایی خداوندیت را درک نمایم و رموز معانی را دریابم و کسب تکلیف انسانی کرده و بطن

بررسی جایگاه علی^(ع) در معراج پیامبر^(ص) در سروده‌های کُردی جنوبی ۳۷

قرآن را پیاموزم؛ باشد که اکنون راز مگو را بر من آشکار نمایی و راز این اشتران و بارهایشان را برابیم هویدا سازی. از آن جایی که پیامبر^(ص) ناز روای درگاه خداوندی بود، از باطن ندا آمد: مأمور بازرسی بار اشتران شوی؛ هر چه باز می‌کرد تمامی دفتر بود، همگی به خط جان‌آفرین و تمام صفحات گوه‌راگین بود. تمام دفاتر سخن از «هل اتی، عمّ و یاسین» و همه در مدح و ثنای علی^(ع)، آن ضرغام دین بود. احمد^(ص) از این راز حیران شده و بی‌اندازه خداوند را ستایش نمود. در این هنگام باز ندا درآمد: ای پیمبر تو شهر علمی و علی^(ع) دروازه‌ی آن؛ تو پشت و حامی دینی و علی^(ع) پشت و پناه تو؛ تو حق در مشت داری و علی^(ع) مشت توست! علی^(ع) نسبت به سایر موجودات قدیم بوده و بر قضا و قدر احاطه دارد. در روز ازل تو و علی^(ع) از یک نور خلق شده‌اید و بر یک دستور واحد مأمور گشته‌اید. حیدر صاحب دست و سر است و اوست که در راه رضای خداوندی قربانی و جان‌به‌کف است. ای علی^(ع) تو باج‌گیر راه معراجی و هم تاج می‌بخشی و هم صاحب تاج هستی! «نقی» تنها به تو دل‌بستگی دارد و بدین صورت در دو دنیا رها و وارسته است!

۴. محمدقاسم صفربخش

محمدقاسم صفربخش فرزند صفرعلی گردانی در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در شهر قروه متولد شد و قرآن، حافظ و دروس مکتب را به خوبی در شهر خود فرا گرفت. او مدتی در روستاهای قروه به تدریس پرداخت، سپس در سال ۱۳۲۰ ازدواج کرد و به شهر صحنه مهاجرت نمود. صفربخش چندی در حوزه نظام وظیفه استان کرمانشاهان و مدتی نیز در دفتر استانداری مشغول خدمت بود و پس از آن از خدمت دولت کناره‌گیری کرد و در روستاهای محروم توابع صحنه به شغل مکتب‌داری و تعلیم فرزندان روستا همت گماشت. صفربخش در خطاطی و نقاشی مهارت خاصی داشته و از او اشعاری به گویش گورانی به جای مانده است. وی در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در روستای دهلق از توابع شهرستان صحنه جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و در همان جا به خاک سپرده شد (رک. گجری، ۱۳۷۸: ۲۷).

محمدقاسم صفربخش، ضمن منقبت علی^(ع) به معراج نیز اشاره‌ای دارد:

نه‌ی باج‌گیرِ رایِ نه‌حمده نه معراج مه‌ستانای نگینِ ژه‌نه‌حمده وه باج
دین مه‌حمده تو که ردی ره‌واج نه‌ی دهریای وجود هه‌نم نحتاج

(گجری، ۱۳۷۸: ۴۵)

ay bājgīr-e- rāy ahmad na me'rāj / mastānāy negīn ža ahmad wa bāj.

dīn-e- mahamad to kardī rawāq / ay daryā vejā hanem ehtyāj.

ترجمه: [ای علی^(ع)] که باج‌گیر راه معراج هستی و از احمد^(ص) نگین به باج ستاندی، دین

محمد^(ص) را تو رواج کردی! ای دریای وجود من به تو نیاز مندم.

۴. ا. ولی محمد امیدی

ولی محمد امیدی کارزانی فرزند عظیم در سال ۱۳۰۱ خورشیدی در روستای «کارزان» از توابع شهرستان شیروان چرداول ایلام چشم به جهان گشود. وی در میان زندگی بی‌آلایش ایلاتی و کوچ‌نشینی نشو و نما یافت و در سال ۱۳۲۶ با دخترعموی خود ازدواج کرد که حاصل این زندگی مشترک، دو پسر و دو دختر است. وی در سال ۱۳۳۶ به گیلان غرب مهاجرت کرد و در روستای علی‌خان‌آباد به کشاورزی مشغول شد، سپس در سال ۱۳۵۲ برای یافتن کار به تهران رفت و در کارخانه‌ای مشغول به کار گردید؛ و بعد از ۱۸ سال خدمت در سال ۱۳۷۱ بازنشسته شد. امیدی پس از سال‌ها دوری از زادگاه از تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۱۲ دار فانی را وداع گفت و در آرامستان بهشت رضای ایلام به خاک سپرده شد (رک: امیدی، ۱۳۸۷: ۹).

ولی محمد امیدی نیز تحت تأثیر روایت شاعران متقدم‌گردد، بر آن بوده است که در شب معراج، علی (ع) چنان شیری راه را پیامبر بسته و از او نگینی باج گرفته است:

په‌ی شه‌و معراج بوراق سوارد نه‌و شیر باج‌گیر شای زولفه‌قارد
(امیدی، ۱۳۸۷: ۳۴)

pay šaw-e- me'rāborā sowāed / aw š-e- bāgīr šī zolfaqāed.

ترجمه: [خدایا] به حق آن شب معراج که پیامبر بر براق نشست و به حق شاه ذوالفقار، علی (ع) که در هیبت شیر باج گرفت.
و نیز:

گه‌روینه و نگین مه‌سینی وه باج میماندارده له‌و شه‌و معراج
(همان: ۷۱)

garwāw negīn masīnī wa bāg / mīmadāda law šaw-e- me'rā.

ترجمه: آن‌که گردن‌بند و نگین را به باج می‌ستاند، در شب معراج مهمان‌دار و میزبان تو بود.

۵. نتیجه‌گیری

هم‌چنان‌که از نظر گذشت، شاعران کُرد شیعی در حوزه جنوبی پیوسته به معراج پیامبر (ص) توجه داشته‌اند. در سروده‌های شاعران کُرد، معمولاً از علی (ع) و شیری که نگین از پیامبر باج ستانده سخن رفته است. در برخی از اشعار نیز چون سروده ملاپریشان، خداوند در معراج با صوت و آواز علی (ع) با پیامبر (ص) سخن می‌گوید که باز نشان از مقام و جایگاه حضرت امیر (ع) دارد. نکته دیگر این‌که در باور عامه مردم کُرد جنوبی، این داستان و نیز داستان برخورد علی (ع) و رستم دستان زبازد خاص و عام است.

بررسی جایگاه علی^(ع) در معراج پیامبر^(ص) در سروده‌های کُردی جنوبی ۳۹

بدون تردید شاعران متأخر کُرد با حماسه‌های دینی فارسی - به ویژه حمله حیدری باذل مشهدی و حمله حیدری مَلابمانعلی راجی - آشنایی داشته و در سروده‌های خود از آن‌ها بهره برده‌اند.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. ارکوازی، غلام‌رضاخان. (۱۳۸۶). *دیوان اشعار*. به تصحیح و ترجمه ظاهر سارایی. چاپ دوم. ایلام: رامان.
۳. امید، ولی محمد. (۱۳۸۷). *دیوان*. به کوشش یاسر سنایی. ایلام: رامان.
۴. امینی، ابراهیم [علامه]. (۱۳۷۹ش). *الغدیر*. چاپ چهارم. بیروت: دارالکتب العربی.
۵. باذل مشهدی، محمد رفیع بن محمد. (۱۳۳۶). *حمله حیدری*. چاپخانه قم.
۶. بلخی، مقاتل بن سلیمان. (۱۴۲۳ ق). *تفسیر مقاتل بن سلیمان بلخی*. با تحقیق عبدالله محمود شحاته. بیروت: دار الاحیاء التراث.
۷. حسینی آبیاریکی، سید آرمان. (۱۳۹۱). «تربت آن اهل ادب را وطن: نگاهی به سرایندگان دیروز و امروز صحنه و دینور». *ماهنامه مه‌آباد*. سال دوازدهم، شماره ۱۴۱، آذرماه، صص ۵۹-۶۲.
۸. ----- (۱۳۹۰). «سیمای حضرت مولا علی (ع) در ادبیات کُردی (حوزه جنوبی)». *فصلنامه فرهنگ مردم ایران*. شماره ۲۵، تابستان، صص ۳۷-۵۲.
۹. راجی کرمانی، مَلابمانعلی. (۱۲۸۲ ه.ق). *حمله حیدری [چاپ سنگی]*. به سعی و اهتمام آقا علی اکبر و آقا ابوالحسن. کاتب نصراله تفرشی. طهران: چاپخانه کربلایی محمدقلی و محمدحسین طهرانی.
۱۰. رحمانی همدانی، احمد. (۱۴۱۷ق). *الامام علی بن ابی طالب*. تهران: المنیر، للطباعة و النشر.
۱۱. رضایی هفتادر، حسن و فاطمی، معصومه. (۱۳۹۱). «بررسی پژوهش مایکل سلز درباره معراج». *مجله قرآن پژوهشی خاورشناسان*. شماره سیزدهم، پاییز و زمستان، صص ۸۷-۱۰۴.
۱۲. سلطانی، محمدعلی. (۱۳۸۴). *حدیقه سلطانی*. با نظارت سید ظاهر هاشمی. چاپ دوم. تهران: سها.
۱۳. شمالی، علیرضا. (۱۳۸۶). «بررسی معراج پیامبر اسلام (ص) در شعر فارسی (دوره مغول و تیموریان)». *مجله زبان و ادبیات فارسی*. سال سوم، شماره هشتم، صص ۱۳۹-۱۵۸.
۱۴. صالحی، محی‌الدین. (۱۳۷۱). *سرود بادیه*. کرمانشاه: صالحی.
۱۵. صفی‌زاده بوره‌کویی، صدیق. (۱۳۸۰). *دایرة‌المعارف کُردی*. تهران: پلیکان.

۱۶. غضنفری امرایی، اسفندیار. (۱۳۶۴). گلزار ادب لرستان. خرم‌آباد: چاپخانه دانش.
۱۷. کاکاوند، شاهرخ. (بی تا). دیوان. نسخه خطی و دست‌نویس.
۱۸. گجری، امین. (۱۳۷۸). از بیستون تا دالاهو. تهران: نشر مه.
۱۹. ماهیدشتی، سیدمحمد صالح. (۱۳۸۶). کنزالعرفان. به تصحیح محمدعلی سلطانی. تهران: سها.
۲۰. محلاتی، رسول. (۱۳۸۶). «داستان معراج رسول خدا ۳». پاسدار اسلام، سال هشتم، ص ۳۲-۳۵.
۲۱. محیط طباطبایی، محمد. (۱۳۲۰). «شرفشاه گیلانی». موسیقی. شماره دهم و یازدهم، دی و بهمن، ص ۲۵-۴۰.
۲۲. معراج‌نامه. (۱۳۴۲ش). نسخه خطی به نشر. به کتابت سلام فهمی. کتابخانه ملی: شماره بازیابی ۵-۶۴۲۷.
۲۳. معراج‌نامه. (۱۳۴۴) نسخه خطی منظوم به گورانی. مندرج در «منظومه گُردی» به شماره ۱۶۹۸۱، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۲۴. ملّاپریشان. (۱۳۶۲). دیوان. به تصحیح و اهتمام اسفندیار غضنفری امرایی. خرم‌آباد: کتاب‌فروشی رشتنو.